

هیجان معلم، هیجان دانش‌آموز

© دکتر حسن عشایری / تصویر ساز: سید میثم موسوی

← دکتر حسن عشایری یکی از چهره‌های شناخته شده در عرصهٔ عصب‌شناسی است. ایشان براساس مطالعات مبتنی بر مغز، دربارهٔ کار معلمان پیشنهاد‌های ارزنده‌ای دارد. بخشی از سخنرانی ایشان در خصوص هیجان معلم را، در اختتامیه کنگره «کودکی، توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی»، در سال ۱۳۹۷، می‌خوانیم.



اگر هیجان آسیب ببیند، از خرد خبری نیست. این اواخر، عصب‌شناسان کتاب‌های خوبی در این زمینه نوشته‌اند؛ از جمله کتاب «خطای دکارت» از **آنتونیو داماسیو** که انتشارات آگاه آن را با نام «مغز، هیجان و خرد» چاپ کرده است. در یک جمله خلاصه کنم که خردستیزی وجود دارد و متأسفانه عقلانیت رخت بر بسته است. این مسئله ماست. ما نباید فقط تیزهوشان تربیت کنیم.

بنده تحقیق کرده‌ام که تیزهوشان ما انسان‌های تک‌ساحتی هستند، آسیب‌پذیرند، قسمت‌های عاطفی هیجانی آن‌ها خوب رشد نمی‌کند و باد می‌کند. پدران و مادران آن‌ها هم پز می‌دهند ببینید چه فرزندی دارم، چقدر تیزهوش است و مثلاً به فلان دانشگاه می‌رود! البته متأسفانه ۸۰ درصد آن‌ها هم از کشور فرار می‌کنند و به خارج می‌روند. یعنی ما در اینجا تربیتشان می‌کنیم، ولی آن‌ها به خارجی‌ها خدمت می‌کنند. ما به اندازه کافی فرار مغزها را داریم!

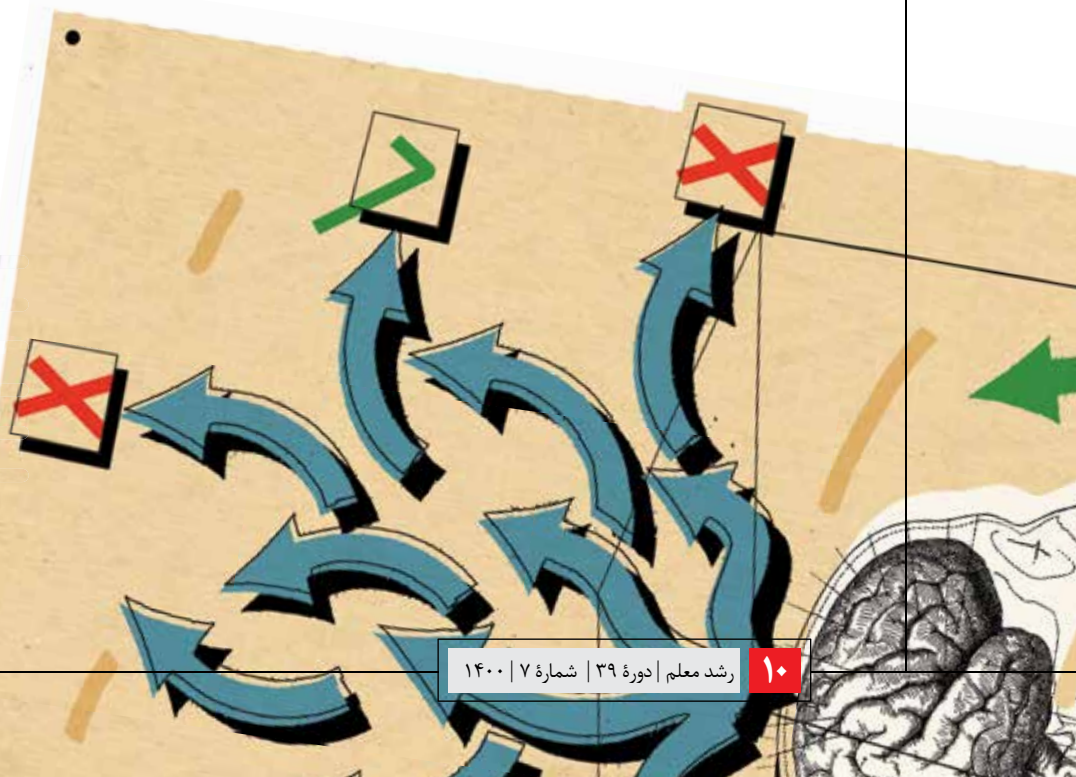
من یک تحقیق روی دانش‌آموزان انجام دادم تا ببینم این‌ها تفکر انتقادی دارند یا خیر؟ به این نتیجه رسیدم که خیلی از آن‌ها مشکل دارند. نقد جزئی از زیبایی‌شناسی است. اگر من اینجا را تمیز می‌کنم،

یعنی اینجا را نقد می‌کنم. نقد جزئی از هنر زندگی است و باید نقد کرد، نه نفی! این نقد روی آموزش و پرورش هم لازم است. به قول یک فرزانه: «آموزش و پرورش مهم‌تر از این است که آن را به عهده یک وزیر بگذاریم.» یعنی ما هستیم، عصب‌شناس‌ها هم هستیم، آموزش و پرورش‌ها هم هستند، مدیریت‌ها هم هستند. آموزش و پرورش اجازه ندارد تنها برنامه بدهد. باید درباره اصل قضیه که همان سرمایه ملی است، صحبت شود. این نقد را هم من قبول دارم.

من عصب‌شناس هستم و کارم روی نیم‌کره‌های راست و چپ است. در واقع علم هم در ایران مانند غذاهای فوری شده است. می‌توان آن را خیلی سریع و زود خرید. مانند دانش در سطح اقیانوس با عمق یک سانتی‌متر! جلوی دانشگاه‌ها می‌شود مقاله‌ی آی‌اس‌آی چاپ کرد و دکتر گرفت! یعنی در ایران یکی سلامتی است که کالا شده است که البته کالای گران‌قیمتی است (ولی آیا واقعاً گرفتاری ما درباره سلامتی این است؟) و دیگری علم و آموزش و دانش است که آن هم به کالا تبدیل شده است. این گرفتاری‌ها حتی در سطح بین‌المللی هم هستند. آقای نوام چامسکی هم انگشت روی آن‌ها گذاشته است و ما هم از آن سهمی داریم.

این آلودگی اطلاعات و هیجان موجود در اطلاعات، مشکل دارد. من با دانشجو سروکار دارم. آن‌ها در آموزش و پرورش درس خوانده، آمده و کنکور داده و در نهایت سر کلاس من نشسته‌اند. مشکل این‌ها در کجاست؟ آیا ما می‌توانیم با مشاوره آن را حل کنیم؟ ما در این مورد ناتوان هستیم. به این دلیل که باید برگردیم به اوایل رشد این دانشجو که در او مدارهای نورونی غلط راه افتاده‌اند. یکی از آن مسائل همین آموزش است. یعنی آموزش به اندازه کافی برای ابعاد گوناگون انسان شکل نگرفته است. یکی از آن‌ها هم مقوله نقد است؛ همان تفکر انتقادی که متأسفانه در کشورهای خارجی مانند سوئیس و آلمان هم آن را دارند و دیده‌ام. آن‌ها در همان دوره مقدماتی یاد می‌دهند که بچه‌ها بتوانند حتی پدر و مادر را هم نقد کنند. نقد نفی نیست، با استدلال، منطقی، خردورزی و عقلانیت است.

کتاب **دیوید هاروی** به نام «نیومپریالیسم»^۱ را بخوانید. یک خاصیت در دنیا دارد که آن هم خردستیزی است که عقلانیت نباشد. چون اگر عقل در انسان باشد، گوسفندوار زندگی نمی‌کند. می‌تواند راه خودش را برود. یعنی در جاهایی، توانستن در نخواستن است. این مسئله اطلاعاتی است. این اطلاعات بیشتر در



ما در ایران بیشتر با
نیم‌کره راست، به صورت
کلی‌گرا، بدون مطالعه
دقیق، بدون آنالیز و غیره
نظر می‌دهیم و این خیلی
خطرناک است

و بی‌سپرست که آموزش ندیده‌اند. پس چیزی را که می‌شود پیش‌بینی کرد، حتماً می‌توان پیش‌گیری کرد. ما می‌توانیم جلوی اعتیاد، جلوی رفتارهای غیراجتماعی و ضداجتماعی را از همین امروز بگیریم. این بذر حتماً میوه خواهد داد بعدها. این جوان‌های ما که در یک جاهایی و از چیزهایی محروم شده‌اند، ممکن است فقیر باشند، ولی نباید حقیر باشند. در ایران آدمی که فقیر است، تحقیر هم می‌شود. حقارت چیز بدی است؛ یعنی از نظر مغز و از این نظر که جرئت نداشته باشد بتواند ابراز وجود کند و بتواند در حد توانایی‌ها و استعدادهاش جلو برود.

ما تغذیه را هم لازم داریم. در هندوستان تحقیقاتی در این باره انجام دادند؛ البته بنده هم در نیوده‌لی تحقیقی داشتم. در آنجا بررسی کرده بودند که بعضی از کودکان به صورت ژنتیکی مشکل دارند. بعد انگلیس استعمارگر و استعمارگر ثابت کرد مسئله اصلاً ژنتیکی نیست، بلکه تغذیه است. آن‌ها پروتئین ندارند و بیشتر گیاه‌خوارند. تغذیه اطلاعاتی خوبی ندارند، تغذیه اکسیژن خوب ندارند!

بنابراین ما باید قبول کنیم که اگر نسلی مشکلی پیدا می‌کند، ما باید از نظر زیستی، روانی و اجتماعی آن را بررسی کنیم. یعنی از نظر زیستی یا همان بدنمندی نگاه کنیم که بدن چه چیزی لازم دارد و بعد از نظر روانی چه اتفاقی برایش می‌افتد و از نظر اجتماعی در جامعه رشد می‌کند.

چو شادی بکاهد، بکاهد روان
خرد گردد اندر میان ناتوان

پی‌نوشت

1. The new imperialism

نیم‌کره راست هستند. عرض کردم که من عصب‌شناسم. بنابراین، یک مقدار تأمل کنید ببینیم اصلاً قضیه‌اش چیست؟ نیم‌کره راست «غذای آماده» است. یعنی کلی‌گراست. در این باره کتابی داریم به نام «خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دو جایگاهی» که خانم دکتر دولت‌آبادی آن را ترجمه کرده است.

نیم‌کره چپ، مخصوص منطق، خرد و عقلانیت است. نیازهای ضروری یک نفر چه چیزهایی هستند؟ نیازهای کاذب او چیستند و کجا هستند؟ امروزه دارند نیازهای کاذب را به ما تحمیل می‌کنند. یعنی ما با انسان‌های از خودبیگانه یا به قول جانسون «بیگانه مدرن» سروکار داریم. یعنی کالازدگی و از خودبیگانگی دارد در جامعه ما متبلور می‌شود. ما از جهانی شدن همین قسمت را، یعنی از خودبیگانگی را به ارث می‌بریم و هویت، ریشه، خاک و فرهنگ خودمان را از دست می‌دهیم. جوان‌های ما بریده‌اند و علت آن هم همین آموزش‌های عجیب و غریب هستند. ملتی که آینده ندارد، آینده خودش را در گذشته جست‌وجو می‌کند.

موضوع دیگری را هم که آقای مرادی کرمانی خیلی زیبا آن را مطرح کرد، این است که وقتی که شما داستانی را می‌خوانید و مسئله‌ای را می‌گویید، نیم‌کره چپ باید آن را بسازد. این دو تا نیم‌کره به وسیله یک جسم پینه‌ای به هم وصل هستند که نام آن را «پل تمدن» گذاشته‌ایم که همان فرهنگ است. در آموزش کلی در کشور ما این موضوع مطرح است که ما با نیم‌کره چپ به دنیا نگاه نمی‌کنیم. البته در مورد کودکان کار و کودکانی

که مشکلاتی دارند، این مسئله تشدید می‌شود. یعنی ما در ایران بیشتر با نیم‌کره راست، به صورت کلی‌گرا، بدون مطالعه دقیق، بدون آنالیز و غیره نظر می‌دهیم و این خیلی خطرناک است. خطرش اینجاست که در آینده، بالأخره یک نسلی که آموزش آن چنانی ندیده‌اند، وارد کار می‌شود.

من ایمان راسخ دارم که اگر قرار است جوانان ما این خاک و این انقلاب و وضعی را که در این جهان آشفته داریم اداره کنند، برایشان مغز لازم است. در واقع مغز اجتماعی لازم است و نه مغز تیزهوشی. من خودم کار کرده‌ام و دیده‌ام که قسمت هیجانی و عاطفی آن‌ها رشد نکرده است و بیشترشان روان‌رنجورند. ما هیجان‌های اجتماعی داریم. هیجان‌های ترکیبی داریم.

من فکر می‌کنم لازم است نقدی هم بر روان‌شناسی خودمان انجام دهیم. ما همه‌اش از هوش هیجانی و مثبت‌اندیشی صحبت کردیم و کارگاه گذاشتیم که هیجان‌های منفی را مثبت کنیم. ولی آنچه مهم است، شعور است، خردورزی است. هوش را می‌شود اندازه گرفت، ولی زندگی شعور است. این شعور را در کجا درس می‌دهند؟ در مدرسه یا در دانشگاه؟ از کتاب‌ها بگیریم یا از گوگل پیدا کنیم؟ من فکر می‌کنم مسئله‌ای که ما باید آن را در نظر بگیریم، شعور زندگی است.

آمار خود دولت و تحقیقات نشان می‌دهد، کسانی که به درجه اعتیاد رسیدند و رفتارهای غیراجتماعی و ضداجتماعی دارند، از مدرسه‌گریزان بوده‌اند. گاهی خانواده‌های بدسپرست